

ملاحظات بر فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی

محمد حسن دوست، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی،
فرهنگستان زبان و ادب فارسی

«ریشه‌شناسی مانند باستان‌شناسی است. شواهد اغلب نسبی است یا اصلاً موجود نیست و ریشه‌شناس باید آگاهانه تصمیم بگیرد تا از شواهد موجود استفاده کند، اگر چه ناکافی باشد. پیوسته شواهد جدیدی کشف می‌شود و تاریخ شناخته شده‌ی واژه را نیازمند بررسی مجدد می‌سازد (جکسون ۲۰۰۲: ۱۱۷)

سرانجام نخستین فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی به وسیله یک پژوهشگر ایرانی، به نگارش درآمد. جلد نخست این فرهنگ که شامل مدخله‌های «الف» تا «ت» است، پس از کوشش‌های نظری و عملی اعضاء گروه زبانهای ایرانی فرهنگستان زبان فارسی به مجموعه آثار زبان‌شناسی ایرانی افزوده شد (از جمله مباحث نظری و عملی اعضاء این گروه، می‌توان به مقاله سرکارانی ۱۳۷۷ – که در واقع شیوه‌نامه این فرهنگ نیز هست – و ۱۳۷۸ و مقاله‌های حسن‌دوست از جمله ۱۳۸۰ اشاره کرد). خلاصه وجود فرهنگ جامع ریشه‌شناختی زبان فارسی، همواره پژوهندگان عرصه زبان‌شناسی ایرانی و فرهنگ‌نویسان را آزرده است. از سوی دیگر نبود این گونه فرهنگها، زمینه را برای حضور افراد غیرمتخصص و فرهنگهای ریشه‌شناسی غیرعلمی زبان فارسی و زبانهای ایرانی فراهم کرده است. زبان فارسی با همه پیشینه کهنی که دارد متأسفانه هنوز فاقد فرهنگی است که به شیوه‌های علم فرهنگ‌نگاری روزآمد، تدوین شده باشد. زبان فارسی امروز – که بهتر است برای تمایز با فارسی دری آن را فارسی نو بنامیم – نیازمند فرهنگهایی است که در حوزه‌های گوناگون زبانی به نگارش درآید:

الف) فارسی نو (فرهنگ عمومی فارسی امروز)

ب) فارسی کهن (فرهنگ عمومی فارسی کهن)

ج) فرهنگ تاریخی زبان فارسی

(د) فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی نو

(ه) فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی کهن

(و) فرهنگهای دیگر (از جمله فرهنگهایی در حوزه‌های گوناگون زبان عامیانه و فرهنگهای تخصصی).

اگر چه در هر یک از حوزه‌های نامبرده، کارهایی نیز صورت گرفته است، با این همه نباید فراموش کرد که همراه با پیشرفت علم زبان‌شناسی کارهای پیشین نیازمند بازنگری است و دستاوردها و روشهای جدید نیز باید پیوسته در نظر گرفته شود. گستره ریشه‌شناسی زبان فارسی یکی از فقیرترین زمینه‌هاست. از جمله عوامل آن را می‌توان موارد زیر دانست:

(الف) پراکندگی آثار ریشه‌شناختی زبان فارسی و زبانهای ایرانی، زبانهای به کار رفته (آلمانی، فرانسه، روسی ...) و تخصصی بودن مطالب نوشته شده؛

(ب) جدایی حوزه زبانهای باستانی از علم زبان‌شناسی و عدم همکاریهای عمیق و پیوسته میان این دو؛

(ج) عدم اطلاع متخصصین ریشه‌شناس از اصول زبان‌شناسی تاریخی (از جمله بازسازیهای زبانی)؛

(د) تبدیل نشدن فرهنگ‌نگاری به یک علم - که در واقع همان زبان‌شناسی است - و سنتی بودن آن.

البته پیشینه کهن زبان فارسی، گستردگی وام‌واژه‌ها - و کلاً عناصر قرضی - و نیز تنوع گونه‌های زبانی نیز به نوبه خود کار در این زمینه را دشوار می‌سازد.

در حوزه فرهنگهای ریشه‌شناسی نیز، زبان فارسی به انواع فرهنگهای زیر نیازمند است:

(الف) فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی نو: در این فرهنگ، مقطعی از زبان فارسی که از نظر واژگانی، ساختار و نحو، همان زبان فارسی کنونی یا فارسی نو است، ریشه‌شناسی می‌شود. طبیعتاً بسیاری از واژه‌های عربی، ترکی و مغولی و یا واژه‌های فارسی کهن در این فرهنگ جایی ندارند، برعکس این فرهنگ پر است از وام‌واژه‌های اروپایی و کلاً ساختهای قرضی؛

(ب) فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی کهن: شامل کهن‌ترین آثار فارسی دری تا دوره زبانی فارسی نو. این فرهنگ شامل بسیاری از واژه‌های عربی، ترکی، مغولی و واژه‌های کهن فارسی خواهد بود؛

(ج) فرهنگ ریشه‌شناسی جاینامها (toponymy): شامل خرد جاینامها (micro toponymy) و کلان جاینامها (macro toponymy) که طبیعتاً شامل جاینامهای

غیرفارسی نیز می‌شود،

(د) فرهنگ ریشه‌شناسی نام افراد؛

ه) فرهنگ ریشه‌شناسی گویشهای ایرانی، از جمله تاتی، طالشی، بلوچی، کردی، لری، گیلکی و مانند آن - به خاطر مناسبات و اهمیتی که در ریشه‌شناسی فارسی دارند. البته پس از آماده شدن این فرهنگها، یا همزمان با نگارش آنها، فرهنگهای عمومی فارسی نیز که دارای اطلاعات ریشه‌شناسی‌اند، تهیه خواهند شد. تمامی این فرهنگها، در درجهٔ اول نیاز به گروهی متشکل از متخصصان زبان‌شناسی همگانی، زبان‌شناسی تاریخی، گویش‌شناسان و زبان‌شناسان فرهنگ‌نگاری دارد که هیئت علمی کار را تشکیل خواهند داد و در درجهٔ دوم شیوه‌نامه‌ای عالمانه مانند (سرکاراتی ۱۳۷۷) که همهٔ جوانب امر را مد نظر قرار دهد. تهیهٔ یک چنین فرهنگهایی، پشتوانه‌هایی قوی برای فرهنگهای عمومی نیز خواهد بود، زیرا فرهنگ عمومی به دلیل محدودیتهایی که دارد امکان شرح و توضیحات مفصل ریشه‌شناسی در آن نیست و باید آن را به فرهنگهای تاریخی یا ریشه‌شناسی موقوف کرد.

پس از این مقدمهٔ کوتاه، به بررسی شیوهٔ ریشه‌شناسی در این فرهنگ می‌پردازیم:

الف) کلان ساختار: همان‌گونه که خود مؤلف هم در مقدمه توضیح داده‌اند «در انتخاب کلماتی که وجه اشتقاق آنها در این فرهنگ ذکر شده، منبع یا شیوهٔ خاصی مد نظر نبوده است (صفحهٔ پنجاه و هشت)». همین امر سبب شده که مدخلهای این فرهنگ، آمیزه‌ای باشد از واژه‌های کهن و واژه‌های فارسی امروز. اما در مجموع بهتر است این فرهنگ را فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی کهن بنامیم تا فارسی امروز، زیرا انبوه واژه‌هایی چون آبخست، آبخوست، آبک، آبید، آجستن، آجل، آدرنگ، آذون، آرزغده، آرنگ، آریغ، آزاردن، آزرم، آزیر، آژدن، آس، آسغده، آسغده، آسه، آسیدن، آشکوخیدن، آشموغ، آشناب، آغاردن و ...؛ آ (پیشوند نفی)، آبار، آبرنجن، آسال، آبهل، آتون، آخش، آخنگل، آرچین، آردب، آریز و ...؛ باخه، بادبیزن، بادرنگ، بادنگان، بازه، بازیره، باشامه، باشو، باشه، بالو و ...؛ پاده، پاراو، پاردم، پارس، پارگین، پاره «تحفه، رشوه، نوعی حلوا»، پازن، پالاد، پالکی، پالهنک، پالیک، پانه، پتفوز، پده، پرد، پرگست، پرماسیدن، پرموسیدن و ...؛ تارم، تاسیدن، تانه، تاویدن، تبنگو، تبیره، تپز، تپست، تجر، تخش و ... حجم اعظم کلان ساختار فرهنگ را تشکیل می‌دهند، در حالی که واژه‌هایی چون آب‌لمبو، آبخیز، آبکاری، آبری‌دان، آت (آشغال)، آچمز، آلاکلنگ، آلپلنگی، آدامس، آک، آکبند، آرمان، آغل، آکله، آیش و ... همچنین ترکیباتی چون آب کردن «فروختن» از آب گذشته، آب دیده، آب شیرین، آب سنگین و ...؛ ابله، الدنگ، انگل، آشتام، آنگ، ازگیل، اردنگ، الک دولک و ترکیبات و اشتقاقاتی چون الکی و مانند آن؛ باباغوری، باجی، بوزینه، بید «حشره»، بیمه و ترکیبات و اشتقاقاتی چون بزخو کردن، بز آوردن، بز زدن، بز خوردن، و ...؛ پارو، پیچازی، پاسور، پکر، پیوز، پلانسیده و ترکیبات و اشتقاقاتی چون پیله کردن، پیله شدن، پیرا - و مانند آن؛ تاب (وسیله)، تمشک، تپق، تپله، تلکه، تی‌تیش، توپی، و ترکیبات و اشتقاقاتی چون تردستی،

تیار کردن، تیر کشیدن و مانند آن، بررسی نشده و بعضی از آنها همچنان جزء واژه‌های مجهول الهویه یا مسئله‌ساز در زبان فارسی باقی مانده است. در واقع مسئله اصلی در ریشه‌شناسی فارسی، واژه‌هایی چون دست، پا، آب، آتش، خسته، بسته، دیدن، آمدن، خوردن و مانند آنها نیست، بلکه بیشتر واژه‌های امروزی زبان فارسی که اکثراً هم به گونه عامیانه زبان فارسی تعلق دارند تاکنون ناگشوده مانده‌اند: پاسور، پیچازی، پَکَر، پوش (مو)، پیفوز، الدنگ، انگل، پاتیل («سست»، پیک (شراب)، پخمه، پلاس (پلاسیدن)، پستایی، پتی (پا پتی)، تشر، تنابنده، تبار، تترن، توفال، تولتو، تیره (رده)، جیر، جنجال، جور، جگن، جَعَلَق، جرز، چاپلوس، چت، چَرت، چکی، چگال، چلچله، چلغوز، چلفتی، چلمن، چمچاره، چونه (خمیر) چُست، و الی آخر. همچنین واژه‌هایی که اکثراً نام گیاهان هستند: گیلان، بامیه، تمشک و مانند آن. کلان ساختار این فرهنگ همان‌گونه که گفته شد، بیشتر از پیکره‌های کهن برگزیده شده است، در حالی که برای تهیه فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی امروز باید پیکره‌ای از فارسی معاصر تهیه کرد که شامل واژه‌های بسیط، مشتق، مرکب، مشتق-مرکب، اصطلاحات و ضرب‌المثهاست. تمام این واحدهای زبانی را باید یک LU در نظر گرفت و مدخل اصلی به شمار آورد و سپس به ریشه‌شناسی آنها پرداخت. در واقع برای مثال، پس از ریشه‌شناسی واژه آب باید ترکیبات و اشتقاقیات آن را هم ریشه‌شناسی کرد (همان کاری که تا حدی در این فرهنگ هم انجام شده است) و برای مثال آب کردن، آب گرفتن، آب شدن، آبکاری، آب در هاون کوبیدن (یا ذیل هاون)، آبها از آسیاب افتادن (یا ذیل آسیاب)؛ باید ریشه‌شناسی شوند، زیرا ریشه‌شناسی فقط شامل واژه‌های بسیط نیست و تمام واحدهای زبانی باید از دید ساخت، صورت، معنا، وجه تسمیه، تاریخ پیدایش (dating) و ذکر تحولات صوری و معنایی، ریشه‌شناسی شوند. کاربر باید بداند اصطلاح دسته‌گل به آب دادن چگونه پدید آمده است و در واقع چه ریشه‌ای دارد و چرا می‌گوییم کشتی گرفتن، دوش گرفتن، روی کسی حساب کردن و مانند آن؛ اصطلاح آس رو کردن، دست کسی را خواندن، جیم شدن، فلنگ را بستن، تو رگ زدن از کجا پیدا شده است؟ واژه‌های خلبان، رایانه، رژه، آبریزدان، دانشگاه (واژه‌های فرهنگستانها) از چه تاریخی و تحت چه فرایندهایی ساخته شده‌اند و سرانجام اینکه وام‌واژه‌های زبان فارسی کدام‌اند. در کلان ساختار این فرهنگ، شماری از واژه‌هایی که در فهرست پایانی کتاب آمده است، مدخل شده و این سبب عدم هماهنگی کلان ساختار با خرد ساختار شده است و کاربر باید برای پیدا کردن آن واژه، تمامی کلان ساختار را جستجو کند. مثال: آجر، توده، تهران، تیرک، تیکه، بیغوله (بیغوله مدخل شده، در حالی که در فارسی امروز بیغوله است، البته ذیل این مدخل بیغوله را هم آورده)، پریشان، پریشیدن، پیژامه، پاتال، پَرسه، بار («اجازه، رخصت» آجیده و مانند آن. بهتر بود که این واژه‌ها جداگانه ریشه‌شناسی می‌شد و با ارجاع متقابل (cross-reference) به هم ارجاع می‌شد.

خردساختار فرهنگ عبارت است از آوانویسی، تعریف، شرح ریشه‌شناسی و ارجاع به منابع. در خصوص تعریف، در مقدمه آمده است: «برای یافتن معنی هر لغت به فرهنگهای معتبر فارسی رجوع شده است... در مورد اغلب کلمات به معنی اصلی اکتفا نشده و معنی یا برخی از معانی مجازی آن را هم برشمرده‌ام. سپس برای اغلب کلمات، با مراجعه به متون کهن نظم و نثر فارسی، کوشیده‌ام شاهد یا شواهدی به دست آورم...». با نگاهی به تعریفها، روشن می‌شود که در این مورد نیز مانند گزینش مدخلها، معانی کهن مد نظر بوده است. برای مثال در واژه‌های زیر معانی امروزی، در نظر گرفته نشده است: آبن «جکوزی»، آل «جن مادینه»، اژدر «سلاح دریایی»، افسر «صاحب منصب»، بوم (نقاشی)، پتیاره «بدکاره»، پروانه (وسيله)، پرونده «سند، مدرک»، پلاس «(پلاسیدن)/سرگردان»، پیله «مزاحم»، پاتیل «سیاه مست»، تند (مزه)، توره (ی دیو)، تیز «باهوش». بعضی از این واژه‌ها ممکن است مدخلهای جداگانه‌ای لازم داشته باشد که باز هم مشخص نیست، مانند تیره «رده، راسته»، پلاس «(پلاسیدن)/سرگردان»، بوم (نقاشی) و مانند آن. شرح ریشه‌شناسی (اشتقاق): این بخش از خردساختار بیشترین حجم فرهنگ را به خود اختصاص داده است. در اینجا مواردی به نظر رسید که برخی از آنها شرح داده می‌شود:

- روش کار ایشان در واژه‌های ستوان (ذیل استوان)، تگری (ذیل تگرگ)، پدافند (ذیل آفند)، استوار، بزمه «آباور» و باستان روشی است بسیار عالی در تدوین فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی امروز، زیرا در این چند واژه، تحولات معنایی و چگونگی پیدایش واژه شرح داده شده است، با ذکر اینکه برگزیده یا نوگزیده فرهنگستان زبان فارسی است و در واژه باستان، چه فرایند معنایی روی داده است. ای کاش این روش در کل فرهنگ گسترش می‌یافت و برای مثال شامل واژه‌های آژیر، اژدر، افسر، بوم (نقاشی) و مانند آن می‌شد و در واژه‌هایی مانند آل «جن مادینه» یا پری، فرایندهای معنایی ذکر می‌شد. واژه تگری هم توجه ایشان را به زبان عامیانه فارسی امروز نشان می‌دهد.

- در خصوص واژه‌های غیر بسیطی چون پادزهر، پادرم، بیدستر، بوستان، انبر، تنبان و مانند آن که به نوعی با مسائل فرازبانی، از جمله جامعه‌شناسی زبان، در ارتباطاند باید به این مسئله توجه داشت که ذکر صورت یا صورتهای بازسازی شده تنها با در دست داشتن شواهد قطعی از وجود آن پدیده، امکان‌پذیر است، زیرا می‌توان انبر را در ایرانی باستان بازسازی کرد، ولی آیا اصلاً این وسیله وجود داشته است؟ آیا در دوران ایرانی آغازین - هزاره اول پیش از میلاد - پادزهر ساخته شده بود؟ آیا تنبان و انبر را می‌شناخته‌اند؟ فنی به نام پادرم در جنگ به کار می‌رفت؟ بوستان وجود داشت، بیدستر در نواحی ایرانی می‌زیست؟ و مانند آن. برای ذکر این صورتهای بازسازی شده، آوردن شواهدی برای مثال از سنسکریت یا زبانهای دیگر الزامی است تا مثلاً در قیاس با سنسکریت ادعا

شود که ایرانیان باستان تنبان را مى‌شناخته‌اند. حتى در این میان شواهد باستان‌شناختى مى‌تواند ما را یارى دهد، و ذکر این شواهد - به هر صورت که امکان‌پذیر باشد - در این بازسازیها الزامى است. این همان مسئله‌ای است که ادوارد ساپیر تحت عنوان ژرفای زمانى (time depth) آن را مطرح مى‌کند (مال کیل ۱۹۹۰: ۱۳۳۴-۱۳۲۳). در واژه‌های انبر، پادرزم، پادزهر، بیدستر، و بوستان دلایل کافى بر این بازسازیها ارائه نشده است. برای واژه تنبان البته صورت آرامى *tarbānqā* ذکر شده که بهتر بود *tanū-pāna* سنسکریت که ذیل مدخل -بان آمده، در اینجا هم ذکر مى‌شد.

- اشتقاق بیدستر، قانع‌کننده نیست و ریشه‌شناسى عامیانه به نظر مى‌رسد. اشتقاق تپیا > تیز+ پا هم ریشه‌شناسى عامیانه است - تپیا → ترکی *tep' - typ' - typ* لگد زدن. (منشى زاده ۱۹۹۰: ۵۱۸). اشتقاق تیرک/دیرک > تیر «چوب» + ک، ریشه‌شناسى عامیانه است - تیرک > دیرک → ترکی *tīrā- > tldirāk* «تکیه دادن» (دورفر ۱۹۶۵: ۹۹۷). در مورد بربط توضیح داده نشد که > بر «پهلوی» + بَط «مرغابى»، اشتقاق عامیانه است. تفکیک تیر (۱) و (۲) به سبب اشتقاق عامیانه دیرک، درست به نظر نمى‌رسد. تفکیک آهار (۱) و (۲) قانع‌کننده نیست، زیرا آهار «نگهدارنده لباس» همان آهار (۲) «خورش» است که تغییر معنایى یافته: آهار «خورش، خوراک» < «خوراک کردن، گرفتن» برای آن ذکر شده که در هر دو مشترک است. تفکیک بهممن «اسم خاص»، از بهممن «برف انبوه»، هم ظاهراً درست نیست (ذاکری ۱۳۸۱: ۹۹-۹۲).

- واژه انبوه که صورت فارسى میانه آن داده نشده است در فارسى میانه (دینکرد VII، مدن، ص ۶۲۸، بند ۱۴) آمده است:

mayān xēšmēn ō ōš ī ōy sārēnīdag hanbōh (۱۳) *ī kayagān* <ud>
karapān...

در میان < مردم > خشمگین < که > به مرگ او برانگیخته شده بودند (و در میان) انبوه کوی‌ها < و > کرب‌ها (آموزگار، تفضلى ۱۳۷۵: ۸۸-۸۷).

- واژه -وَنَد (در اسامى مانند حسن‌وند) در دینکرد V (آموزگار، تفضلى ۲۰۰۰، بند ۱، شماره ۳) آمده است: به صورت *Yākob-wandīg* «از خاندان یعقوب».

- تغار در روایت فرعى ایلامى فارسى باستان به صورت *da-qa-ri-na* > فارسى باستان **takār+-ina* آمده است (هینتس ۱۹۷۵: ۲۳۴).

- توت در روایت فرعى ایلامى فارسى باستان به صورت *du-ud-da* > فارسى باستان **tūta-* → آرامى *twt* (وام‌واژه آرامى در ایرانی یا برعکس؟) (هینتس ۱۹۷۵: ۲۳۹).

- بور «سرخ‌رنگ» در روایت فرعی ایلامی فارسی باستان به صورت $ba-u-ra-ak-qa >$ فارسی باستان $bauraka- > *bauraka- + -ka$ ، نیز در یونانی به صورت $B\acute{o}\rho\alpha\sigma\pi\omicron\varsigma >$ مادی $baur\bar{a}spa-$ (دارنده اسب بور) آمده است (هینتس ۱۹۷۵: ۶۶).

- در خصوص تفنگ: بروک ریشه این واژه را از ترکی توپ $+k$ (پسوندهای تصغیر فارسی) آورده که دورفر به دلایل زیر آن را مردود دانسته است:

الف) براساس قانون هماهنگی آوایی در ترکی، این واژه باید $*topaq$ باشد که اصلاً دیده نشده است.

ب) این واژه، در ترکی متأخر است و وام‌واژه‌ای از فارسی است.

ج) واج f - f (میان‌ی) در ترکی غیرمعمول است.

در واقع این واژه نام آوایی است از tf $+k$ /ننگ. در زبان فارسی واژه tf ک به معنی وسیله‌ای بوده که با دمیدن در آن گلوله‌ای از آن به بیرون پرتاب می‌شد که پس از اختراع تفنگ، تغییر معنایی داده است (در خصوص تفنگ رک. دورفر ۱۹۶۵: ۸۹۷).

موارد دیگری هم در خصوص اشتقاق و ارجاعات وجود دارد که به سبب طولانی شدن بحث، از آن پرهیز می‌شود. با امید انتشار هر چه زودتر این اثر ارزنده به طور کامل.

آرمان بختیاری

کتابنامه

- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، ۱۳۷۵. اسطوره زندگی زردشت. چاپ سوم، تهران، نشر چشمه.
 حسن دوست، محمد، ۱۳۸۰. «وجه اشتقاق چند لغت فارسی»، نامه ایران باستان، س ۱، ش ۲، ص ۳۹-۳۳.
 ذاکری، مصطفی، ۱۳۸۱. «ریشه‌یابی یا ریشه‌تراشی؟ نقدی بر وجه اشتقاق چند لغت فارسی»، نامه ایران باستان، س ۲، ش ۱، ص ۹۹-۹۲.
 سرکارتی، بهمن، ۱۳۷۷. «در باره فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی و ضرورت تدوین آن»، نامه فرهنگستان، س ۴، ش ۱، ص ۷۲-۲۱.
 سرکارتی، بهمن، ۱۳۷۸. «طرحی بر گردآوری لغات دخیل هندی در زبانهای ایرانی»، سایه‌های شکار شده. تهران، نشر قطره، ۳۰۱-۳۱۴.

Amouzgar, Jaleh et A. Taffazzoli, 2000. *Le Cinquième Livre du Dēnkard*. Studia Iranica 23, Paris.

Dörfer, Gerhard, 1965. *Türkische Elemente im Neupersischen*. Franz Steiner Verlag, Wiesbaden.

- Hinz, Walter, 1975. *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*. Otto Harrassowitz, Wiesbaden.
- Jackson, Howard, 2002. *Lexicography, An Introduction*. Routledge, London and New York.
- Madan, O. M., 1911. *Dinkart*. Bombay.
- Malkiel, Yakov, 1990. "Das Etymologische Wörterbuch von Informanten-und Korpusprache", in: *Wörterbücher, Ein Internationales Handbuch zur Lexikographie*. 2. Teilband, Berlin-New York.
- Monchi-Zadeh, Davoud, 1990. *Wörter aus Xurāsān und ihre Herkunft* (Acta Iranica 29). E. J. Brill, Leiden.

مرکز نشر دانشگاهى منتشر کرده است

